

پدر آن تیشه که بر خاک تو زد دست اجل

تیشه‌ای بود که شد باعث ویرانی من

یوسف نام نهادند و به گرگت دادند

مرگ، گرگ تو شد، ای یوسف کنعانی من

مه گردون ادب بودی و در خاک شدی

خاک، زندان تو گشت، ای مه زندانی من

از ندانستن من، دزد قضا آگه بود

چو تو را برد، بخندید به نادانی من

آن که در زیر زمین، داد سر و سامانت

کاش میخورد غم بی‌سر و سامانی من

بسر خاک تو رفتم، خط پاکش خواندم

آه از این خط که نوشتند به پیشانی من

رفتی و روز مرا تیره تر از شب کردی

بی تو در ظلمتم، ای دیده نورانی من

بی تو اشک و غم و حسرت همه مهمان منند

قدمی رنجه کن از مهر، به مهمانی من

صفحه‌ی روی ز انظار، نهان میدارم

تا نخوانند بر این صفحه، پریشانی من

دهر، بسیار چو من سربگریبان دیده است

چه تفاوت کندش، سر به گریبانی من

عضو جمعیت حق گشتی و دیگر نخوری

غم تنهایی و مهجوری و حیرانی من

گل و ریحان کدامین چمنت بنمودند

که شکستی قفس، ای مرغ گلستانی من

من که قدر گهر پاک تو میدانستم

ز چه مفقود شدی، ای گهر کانی من

من که آب تو ز سرچشمه‌ی دل میدادم

آب و رنگت چه شد، ای لاله‌ی نعمانی من

من يکي مرغ غزلخوان تو بودم، چه فتاد

که دگر گوش نداری به نوا خواني من

گنج خود خواندیم و رفتي و بگراشتیم

اي عجب، بعد تو با کیست نگهباني من !